

شماره دهم

دی ماه

۲۵۳۵

آرمان

سال پنجاه و هشتم

دوره - چهل و پنجم

شماره - ۱۰

تأسیس بهمن ماه - ۲۴۷۷

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی (نسیم))

(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

دکتر محمد وحید دستگردی

نویسندگان در نقش روانشناسان

اونوره دوبالزاک

مقدمه

از این شماره آرمغان به بعد سلسله مقالاتی تازه و بدیع آغاز می کنیم تحت عنوان « نویسندگان و داستان نویسان در نقش روانشناسان » اولین مقاله را هم به بالزاک داستان نویس پر جوش و خروش فرانسوی اختصاص می دهیم . داستان نویس شدن در وهله اول مستلزم داشتن تصور و اندیشه ای قوی است . البته ما هنوز بدرستی ارزش و اهمیت این صفت با کیفیت ذهنی را دریافته ایم و شاید علتش

آنست که ما اندیشه و تصور را با خیالهای دوران کودکی و نوجوانی مرتبط می‌دانیم.

آیا اینکه می‌گویند کودکان در دنیای خواب و خیال زندگی میکنند سخنی



درست است؟ ذهن خود را به دوران کودکی خود بازگردانید و آنگاه متوجه خواهید شد که همان خواب و خیالهای کودکانه به مراتب واقعی‌تر و حقیقی‌تر از اوضاع و احوال بکنواخت و کسل‌کننده کنونی پیرامون شما هستند.

داستان نویسان بزرگ حقیقت را از دل اندیشه بیرون می‌آورند و گاه در این طریق آنچنان استادی بخرج میدهند که شخصیت‌های خیالی آنان به مراتب واقعی‌تر از شخصیت‌های حقیقی کتب تاریخی جلوه‌گر می‌گردند. گاهی اوقات اندیشه داستان نویس جنبه پیش‌گوئی بخود می‌گیرد. زیردریائی امروز یک‌شبی و واقعی است لکن این شیبی و پیش‌از آنکه اختراع گردد در اندیشه و تخیل ژول ورن آلمانی وجود داشت. وحشت و دلهره و اضطرابی که جورج اورول در سال

۱۹۸۴ در کتاب خود از آن سخن بمیان آورده است اکنون بوسیلهٔ بعضی از دولتهای کمونیستی و فاشیستی جهان اعمال می گردند . در يك داستان بزرگ و درجهٔ اول اندیشهٔ نویسنده به تدریج حقیقت را دقیق تر روشن تر جلوه گرمی سازد. موضوعی عشقی را میخوانیم یا داستان جنگ یا خیانت و توطئه ای را مطالعه می کنیم و با آنکه خود در میان این ماجراها نبوده ایم لکن بطور غریزی احساس می کنیم که نویسنده موضوع یا مسئله ای حقیقی و واقعی را شرح داده است و در زندگی واقعی هم به اشخاصی بر میخوریم که شخصیت و سرشت و رفتار آنان تشابهی عجیب و حیرت انگیز با شخصیت و رفتار قهرمانان یا توطئه گران و نابکاران داستان دارد .

اما دربارهٔ کسانی که نه نویسنده هستند و نه مخترع چه باید گفت. این گروه افراد هر مقدار هم که زندگی خود را معمولی بحساب آورند باز هم برای آنکه به زندگی خود رنگ و روئی بدهند به تصور و اندیشه نیاز دارند . اغلب مردم سالهای متمادی از عمر خود را در کارهای خسته کننده و بی رونق سپری می سازند صرفاً بدلیل آنکه دربارهٔ خود این تصور و اندیشه را ندارند که می توانند کارهای بهتری انجام دهند . بسیاری از مردم دیگر خود را به نوعی زندگی ملالت بار عادت می دهند چون هرگز اندیشه نکرده اند که تفریح یا ورزش چه لذتی برای آنان به ارمغان خواهد آورد . حتی قدرت دوست یابی هم به اندیشه و تخیل احتیاج دارد چون دوستی و رفاقت در وهلهٔ اول مستلزم آنست که شخص خود را بجای دیگری قرار دهد و تصور و اندیشهٔ خود را به شخصیت و علائق شخص دیگر انتقال و مطابقت دهد . در حقیقت اندیشه و تصور در هر دوره از عمر مهمترین و ارزشمندترین یار و مددکار ما است .

خواب پدیده ای است که دربارهٔ آن اطلاعات چندانی نداریم . دانشمندان دربارهٔ خواب تحقیقات بسیار کرده و به نتایج شگرفی دربارهٔ آن رسیده اند اما هنوز راه بسیار در پیش داریم تا به نتیجه ای کلی دربارهٔ این پدیده که ما را بطور

موقت از گرفتاریهای جهان مادی رها می‌سازد برسیم .
 يك موضوع كاملا روشن و محقق است و آن اینکه سلامت جسمی و
 روحی ما بستگی تام به خواب راحت دارد و خیلی متأثر می‌شویم وقتی که
 می‌بینیم میلیونها افراد بشر در جهان پر آشوب و اضطراب و التهاب کنونی بخاطر
 آنکه در شب چند ساعتی بخواب بروند به قرص‌های خواب آور پناه می‌برند .
 قرص‌های خواب آور انسان را بخواب می‌برند اما این خواب هرگز اثر درمانی
 خواب طبیعی را نخواهد داشت چون فقط خواب آسوده رفتن است که سیستم
 عصبی ما را در حالت سکون فرو میبرد و این سکون و آرامش باعث فرونشستن
 فشارها و التهاباتی می‌شود که در طول روز بدن ما متحمل شده است . همانطویکه
 متصدیان تعمیر راه آهن در طول شب به معاینه و تعمیر خط آهن می‌پردازند
 سیستم عصبی بدن ما هم هنگام شب و در وقت خواب که فعالیت‌های بدن مانند
 تنفس، ضربان قلب و دستگاه هاضمه آرام می‌گیرند بکار تعمیر و ترمیم اعضاء
 بدن می‌پردازد، بنا بر این قرص‌های خواب آور اثر عکس روی بدن دارد و خوابیکه
 بدنبال خوردن این قرصها حاصل می‌شود در ترمیم و تجدید نیروی بدنی اثر
 سوء خواهد داشت . اکنون به اصل مقاله یعنی شرح احوال بالزاک بر میگردیم .
 داستان نویسان بزرگ جهان اولین روانشناسان بوده‌اند . این داستان
 نویسان اعماق و زوایای روح آدمی را مورد جستجو قرار داده و در کتابهایشان
 شخصیت‌هایی را خلق کرده‌اند که بر اثر سرنوشت در زمره افراد جاویدان و فنا
 ناپذیر قرار گرفته‌اند .

در آثار داستان نویسنده بزرگ فرانسوی انوره دوبالزاک (۱۸۵۰ - ۱۷۹۹ میلادی) مطالب و موضوعات بسیار دقیق و روشنی درباره طبیعت انسانی مشاهده

میکنیم . بالزاک از چنان نبوغ و خلاقیتی برخوردار بود که به نام ناپلئون دانش و ادب موسوم گردید .

داستان زندگی این مرد بزرگ مشحون به حوادث و ماجراهائی است که ذکر همه آنها مستلزم نگارش چندین کتاب و ده ها مقاله تحقیقی و روانشناسی خواهد بود چون او در حالیکه از اداره امور زندگانی مادی خود عاجز بود توانائی فوق العاده ای در درک ذهن و اندیشه مردان و زنان زمان خود داشت . بالزاک در تورز بدنیا آمد و در سن پنجاه و یکسالگی در حالیکه زیر بار مصائب زندگانی ، سختیها ، کار بیش از اندازه و قرض و بدهکاری زیاد تاب و توان خود را از دست داده بود چشم از جهان گذران برهست .

در مدرسه در زمره کودکان کودن و کم هوش بحساب می آمد و چون به هروس مربوط توجه نشان نمیداد همیشه در رنج و تعب و مشقت بود . معلمان از این نکته غافل بودند که عدم علاقه و رغبت او به درسهای مدرسه علاقه و آفری بود که وی در سن دوازده سالگی به کتب الهیات ، تاریخ ، علوم و فلسفه پیدا کرده و دایم به مطالعه این گونه کتب مشغول بود .

پدر و مادرش مایل بودند که پسرشان وکیل دعاوی گردد اما در یکی از روزهای دلپذیر بهار هنگامیکه بیست سال داشت و در دارالوکاله و کیلی معروف به کارآموزی اشتغال داشت از جای خود برخاست و اعلام کرد که میخواهد دنبال نویسندگی برود و از این راه صاحب مال و منال و جاه و جلال گردد . در جهان دانش و ادب تصمیمی به این مهمی گرفته نشده است .

شهرتی را که بدنبالش بود به آسانی بدست نیاورد و مال و منالیکه میخواست اگرچه جلوه ای از خود نشان داد لکن هرگز به سراغ او نیامد . در اطاقی خراب و متروک زندگی میکرد و میخواست از این زندگی محقرانه به شهرت و

جلال برسد و با آنکه پیوسته با ناکامی روبرو میگشت لکن هرگز به شکست خود اعتقاد نداشت. او میخواست بهر قیمتی که هست نویسنده بشود و هیچ مقدار ناکامی و ناامیدی نتوانست او را معترف به شکست کرده به شهر زادگاهش بازگرداند. مانند اغلب جویندگان شهرت ادبی از ابتدا بسیار بلند پرواز بود اما سرانجام به این نتیجه رسید که اگر میخواست در این راه پیشرفت کند باید موقتاً از دامنه توقعات خود بکاهد. مردم کتابخوان مانند معلمان سابقش در ابتدای کار به نوشته‌های او تمایلی نشان ندادند. پیش خود فکر کرد اکنون که مردم به مسائل مربوط به رفتار آدمی چندان علاقه‌ای ندارند بهتر است به نوشتن داستانهای سرگرم کننده پردازد و با این تصمیم و با سرعت زیاد تحت عنوان اسامی مستعار شروع به نگارش داستانهای مهیج کرد و تنها فایده این داستانها آن بود که وی توانست تا وقتی که مردم آماده پذیرش آثار خوب او گردند امرار معاش نماید. در سن سی و چهار سالگی به نگارش داستانها و مقالاتی تحت عنوان «کمدی انسان» درباره زندگانی فرانسویان پرداخت و همین داستانها بود که وی را در جهان معروف ساخت. بدین ترتیب پیش گوئی او که بر پایه مجسمه کوچک ناپلئون در اطاق کارش نوشته بود دایره بر اینک «آنچه را ناپلئون نتوانست با شمشیر به انجام رساند من با قلم به انجام خواهم رساند» درست از آب درآمد.

بالزاک هدف خود را در نگارش «کمدی انسان» چنین تشریح مینماید «من تعهد کرده‌ام تاریخ کامل جامعه را به رشته تحریر در آورم. من پیوسته نظر خود را يك جمله بیان کرده‌ام. يك نسل نمایشنامه‌ای است مشتمل بر چهار یا پنج هزار شخصیت برجسته و ممتاز. آن نمایشنامه کتاب من است.»

اوج مهارت و استادی بالزاک هنگامی دیده میشود که به تشریح احوال

مردان و زنانی میبردازد که در چنگال نوعی حرص و آزمقهور کننده گرفتار میباشند مثلاً هنگامیکه در یکی از آثارش از شخص خسیس و لثیمی بنام ای گرانده صحبت میکند قدرت خلاقیت و تبحر و بصیرت خود را ثابت مینماید. بالزاک برای خواننده موعظه نمیکند لکن هنگامیکه رفتار ناهنجار آن پیر مرد خسیس و لثیم را شرح میدهد بهتر از هر معلم اخلاقی نشان میدهد که يك انسان هنگامیکه منحصرأ عاشق پول باشد و سایر علایق و عشقهای جهان را از یاد ببرد به چه کارهای نکوهیده ای بخاطر پول میتواند دست بزند.

بالزاک در آثار خود بطور ضمنی طبع و سرشت آدمی را مورد طعن و تمسخر قرار میدهد و با وجود این قدرت و عمق تخیل و اندیشه او تا بدان حد است که نسبت به افراد و شخصیت هائیکه در چنگال نوعی حرص و آز و پیا تأثیر و نفوذ کسانیکه بدانها علاقه دارند گرفتار هستند احساس ترحم و همدردی نشان میدهد.

بالزاک بخاطر بدبینی خاصیکه نسبت به سرشت انسان دارد مورد انتقاد فراوان قرار گرفته است و فی الواقع در کلیه داستانهای او معمولاً تاریکی، بروشنی و زشتی و پلیدی برخوردار است و نیکی حد اقل از لحاظ مادی غلبه میکند و افراد نیک سیرت و مهربان سرنوشتی الم انگیز و دردناک پیدا میکنند. با وجود این وی عقیده دارد که داستان نویس ضمن اینکه باید در هر مسأله هر قدر هم جزئی باشد حقیقت را از نظر دور ندارد بلکه بطور ناخود آگاه باید دنبال جهانی بهتر و توأم با صلح و صفا باشد.

بعقیده نگارنده حقیقت بالزاک به یکدستی و بی نقصی سرشت آدمی اعتقاد نداشت و در ترسیم سرشت و طبع آدمی تنها به واقعیت امر توجه میکرد و مکرر

این نکته را تذکر می‌دهد که اگر شخصیت‌های مورد بحث در آثارش به شناخت نفس خود بیشتر توجه کنند بهتر به کنه مطالب پی خواهند برد و در نتیجه زندگانی آنان بهتر و سازنده‌تر خواهد شد. به نظر او هنگامی آدمی می‌تواند در تکمیل نفس و شخصیت خود موفق گردد که در آمال و آرزوهای دیگران خود را شریک بداند و آنچه را در حق خود نمی‌پسندد در مورد دیگران نیز روا نداند.

با آنکه بالزاک عمر طولانی نکرد لکن در همین عمر کوتاه نیز حکمت و دانش بسیاری در مورد طبیعت و سرشت انسان برای آیندگان به یادگار گذاشت. او احساسات زنان مخصوصاً احساسات زنانی را که دوران شباب را پشت سر گذاشته‌اند با بصیرت و تیزبینی خاصی تشریح و تفسیر کرده است. سخنانش درباره عشق از تجربیاتش مایه می‌گیرند چون در همان حالیکه به نگارش داستانهایش مشغول بوده با زنان جوان و هشوه‌گر متعدد نیز سر و سری میداشته است.

آنچه عجیب بنظر میرسد آنستکه وی آنقدر وقت و تاب و توان داشته است که بدنبال آنهمه زنان متعدد برود ولی وی نه تنها در مورد زنان بلکه بهر کاری دست می‌زده میزان آن عظیم و خارق‌العاده بوده است. در طول بیست سال علاوه بر نمایشنامه‌ها و افسانه‌های کوتاه و مقالات، هفتاد و چهار داستان نوشت و در حقیقت آنقدر در کار نوشتن افراط کرد که سرانجام بهرگز زودرس مرد.

برای آنکه در حالت سکون و آرامش کار کند سحر کار خود را شروع میکرد و بجز اوقاتی که هر روز صرف غذا خوردن و حمام گرم گرفتن میکرد شانزده تا هفده ساعت در هر روز به نوشتن میپرداخت. برای تحریک اعصاب خود قهوه سیاه می‌نوشید و گفته شده است که در طول عمر خود ۵۰۰۰۰ فنجان قهوه نوشیده و اگرچه این مقدار قهوه نوشیدن به او کمک میکرد که خیلی زیاد کار کند لکن همین عادت باعث شد که قلب او که سالم و بی‌نقص بود زودتر از وقت مقرر بیمار و معیوب گردد. با آنکه در تجزیه و تحلیل حالات روانی

دیگران مهارت فوق‌العاده داشت و با آنکه تصورات خود را بوسیله شخصیت‌های داستان‌هایش ترسیم میکرد لکن در زندگانی خودش هیچگونه نظم خاصی نداشت و برای زود ثروتمند شدن به کارهایی دست میزد که غالباً نتایج مصیبت‌باری ببار می‌آورد.

هر وقت که از نوشتن دست برمیداشت و بکاری دیگر میپرداخت باشکست مواجه میشد. در هر کاری وارد میشد باشکست و ناکامی روبرو میشد و آنچه برایش باقی میماند قرض و بدهکاری زیادی بود که ناگزیر میشد از طریق چیز نوشتن آنها را بپردازد. هر وقت هم که پولی بدست می‌آورد در خرج کردن آن همانقدر افراط میکرد که در نوشتن داستان و مقاله. ۱۳۰ جلیتغه‌گرانها داشت عصایش خانم کاری و از فیروزه پوشیده بود. خانه‌اش وسایل تزئینی بسیار داشت و خانه‌ای جدید و گرانبها هم خرید که قبل از نقل مکان به آن دیوارهایش فرو ریختند. با وجود اینکه همیشه با مشکلات مالی دست‌بگریبان بود لکن هرگز از نوشتن دست نکشید. خودش گفته است: «هنگامیکه در التهاب و اضطراب بینهایت هستم بهترین و عالی‌ترین افکار به مخیله‌ام خطور میکنند». شاید همین حالت باعث میشد که وی بکارهای غیر عاقلانه دست بزند.

کارهایش را با چنان شدت و حدتی انجام میداد که محققاً افراد کم‌اراده‌تر دیگر را در ظرف مدت کوتاهی بزاتو درمیآورد و با وجود این آنقدر نیرو و توان اضافی داشت که بکارهای تجاری و مالی هم میپرداخت و علاوه بر آن معشوقه‌های متعدد هم داشت چون در غیر اینصورت چگونه میتوانست قلب و روح زنان را تا این حد استادانه و به شیوه‌ای بدیع و مبتکرانه ترسیم و تصویر کند.

هنگامیکه با قلمی تند و گستاخ در بارهٔ درد های حاصل از عشق‌های نافرجام چیز مینویسد همهٔ گفته‌هایش دست‌اول و بدیع هستند. در چند سال آخر

عمر خود عاشق يك شاهزاده خانم لهستانی شد که مال و ثروتی فراوان داشت اگرچه چند ماه قبل از مرگ با او ازدواج کرد لکن از قرائن چنین برمی آید که این ازدواج منحصرأ بر اثر اصرار و ابرام خود بالزاک صورت گرفته بود درحالیکه شاهزاده خانم لهستانی به ازدواج با او علاقه و رغبت چندانی نداشت؛ بالزاک از اعجوبه های روزگار بود. استعداد و قریحه ای سرشار و خداداد داشت و با استعانت از همین قریحه و استعداد بود که انگیزه های ذهنی و روانی گروه عظیمی از مردان و زنان طبقات مختلف اجتماع را بشیوه ای بدیع و ظریف و حیرت انگیز ترسیم و تشریح کرده است. قدرت اندیشه او حتی از قالب ذهن حیرت انگیزش نیز گساده فراتر میرفت و در لحظاتی که مرگ داشت بر او غالب می گشت فریاد برآورد و بیانکن را به نزد من بیاورید فقط بیانکن میتواند مرا از چنگال مرگ برهاند. بدین ترتیب تصور و اندیشه بر حقیقت و واقعیت غالب گشته بود چون بیانکن شخصیتی تصویری و خیالی بود. او طبیعی بود که بالزاک در کمندی انسان خلق کرده بود.

اگر بالزاک در امور زندگانی تا آن حد افراط نکرده بود ممکن بود بیست تاسی سال دیگر زنده بماند و اگر چنین شده بود احتمالاً به آرزوی ثروتمند و میلیونر شدن خود میرسید و در فقر و فاقه و درحالیکه به ناشر کتابهایش مقروض بود تسلیم مرگ نمی شد. ولی حتی اگر کتابهایش برای او يك میلیون پول هم می آورد به احتمال اقرب به یقین يك میلیون و نیم خرج میکرد. این موضوع که چرا وی پولی را که با مرارت و عرق جبین بدست می آورد در نهایت سهل انگاری و لاابالیگری صرف عیش و نوش و طرب و مستی میکرد موضوعی است که شاید روزی مورد توجه روانشناسان جهان قرار گیرد و در این باب تحقیقات و نظرات جالب و دل انگیزی برای مطالعه علاقمندان بر بیاض کاغذ ریزند.